

مهدویت و فرقه های انحرافی

۱. فرقه گرایی
۲. قرامطه
۳. محمد بن بشیر
۴. مرجئه
۵. مغیریه
۶. ناووسیه
۷. واقفه
۸. احمدیه
۹. ادعای ارتباط با حضرت
۱۰. بابیه
۱۱. بتریه
۱۲. بهائیت و بنیان گذار بهائیت
۱۳. بهائیت و بهائیه
۱۴. جارودیه
۱۵. دروزی
۱۶. سبائیه
۱۷. عزاقریه
۱۸. فطحیه
۱۹. کیسانیه
۲۰. محمدیه
۲۱. مسلمیه
۲۲. ممطوره
۲۳. نمیریه
۲۴. واقفیه
۲۵. اخباریه
۲۶. اسماعیلیه
۲۷. باقریه
۲۸. بشریه

جعفریه	۲۹.
زیدیه	۳۰.
سردابیه	۳۱.
عسکریه	۳۲.

فرقه گرایی

پس از شهادت امام حسن عسکری (ع) در آغاز، اکثر شیعیان نسبت به امام بعدی دچار شک و تردید شدند و حتی بعضی از عقایدشان برگشتند.

چون آغاز غیبت امام و عدم حضور مستقیم فیزیکی وی در میان شیعیان بود.

علت شدت بحران در آن زمان، این بود که امام حسن عسکری (ع) به خاطر شرایط خاص زمانی، توانست جانشین خود را برای عموم آشکارا منصوب نماید .

طبق نوشته شیخ مفید در ارشاد ، حتی به بخش عظیمی از پیروان خویش معرفی نکرد (۱)

به هر حال به خاطر عدم معرفی رسمی و آشکار جانشین امام حسن عسکری (ع) و جاه طلبی شخصی برادر امام حسن عسکری (ع)، یعنی جعفر کذاب، انشعاب در زمان رحلت امام حسن عسکری (ع) در سال ۲۶۰ هجری قمری به اوج خود رسید .

مسعودی در مروج الذهب بیست فرقه ذکر می کند (۲)

سعد قمی در المقالات والفرق پانزده گروه ذکر می کند (۳)

نوبختی در فرق الشیعه (۴) و شیخ مفید

در الفصول المختاره (۵) از چهارده فرقه نام می برند.

با این فرق که نوبختی در مقام توضیح، سیزده فرقه را بیان می کند ولی مفید، چهاردهمین فرقه را نیز بیان کرده است.

شهرستانی در "ملل و نحل" از یازده گروه نام می برد (۶)

مشهور در میان علماء این است که پس از امام حسن عسکری (ع) امامیه به چهارده فرقه تقسیم شدند .

۱. ارشاد مفید، ص ۳۴۵.

۲. مروج الذهب، ج ۴ ص ۱۱۲.

۳. اشعری قمی سعد بن عبدالله المقالات والفرق ص ۱۰۲.

۴. فرق الشیعه نوبختی ص ۱۰۵.

۵. الفصول المختاره ص ۲۵۸.

۶. ملل و نحل شهرستانی ص ۱۳۰.

قرامطه

فرقه ای از غلاة شیعه شش امامی، اسماعیلیه هستند که به سببیه نیز نامیده شده اند.

آنان می گویند: محمد بن اسماعیل، امام هفتم و صاحب الزمان است و معتقد به قیام به سیف و قتل و حرق مخالفان خود از سایر مذاهب اسلامی بودند.

زیارت قبور و بوسیدن سنگ کعبه و اعتقاد به ظواهر، در مذهب آنان حرام بود و در احکام شریعت، قائل به تأویل بودند (۱).

رئیس قرامطه، ابوطاهر قرمطی بود. قرامطه حجرالاسود را از جاکنده وبه بحرین- مسکن خود- بردند و بیست و دو سال نزد خود نگاه داشتند (۲)

۱. معارف و معاریف ج ۸ ص ۲۷۱

۲. مهدی موعود پاورقی ص ۶۱۶.

محمد بن بشیر

از اهالی کوفه، از موالی بنی اسد و از اصحاب امام کاظم(ع) بود.

وی از غلاة و مبتدعین بود و مدعی بود که پس از امام موسی بن جعفر(ع)، خود امام است و می گفت: امام کاظم(ع) زنده است و او همان امام قائم است.

پیروانی داشت و در شعبده و اعمال خارق العاده، مهارت داشت (۱)

۱. معارف و معاریف ج ۹ ص ۱۶۱.

مرجئه

به معنای تأخیر افکننده ، نام فرقه ای از فرق اسلامی است که در پایان نیمه اول قرن اول هجری پدید آمد.

آنان گروهی از خوارج اند که مرتکب گناه کبیره را مخلد در دوزخ نمی دانستند، بلکه کار او را به خدا وا می گذاشتند.

اکثریت مرجئه، امامت را برای غیر قریشی جاز نمی دانستند، ولی بعض آنان می گفتند: هرکس احکام قرآن و سنت رسول (ص) را بر پا دارد، می تواند امام باشد .

مکتب اعتقادی مرجئه، برای امویان که از ارتکاب معاصی بزرگ، پرهیزی نداشتند پناهگاه خوبی بود بدین جهت امویان

از مرجئه پشتیبانی می کردند (۱)

مرجئه جزو سپاه سفیانی هستند که به سپاه حضرت مهدی (ع) هجوم می برند (۲).

۱. معارف و معاریف ج ۹ ص ۲۶۸.

۲. بحارالانوار ج ۵۲، ص ۳۴۳.

مغیریه

فرقه ای از غلات شیعه و پیرومغیره بن صعید عجلی می باشند.

آنان "عبد الله بن حسن" را پس از امام باقر(ع) امام دانند و او را مهدی منتظر می خوانند و می گویند او نمرده است و روزی ظهور خواهد کرد.

هنگامی که امام صادق (ع) خبر یافت که بزیر یکی از سران مغیریه به قتل رسیده، گفت: الحمد لله ابن مغیریان را جز

قتل، چاره ای نباشد، زیرا آنان تا ابد توبه نمی کنند. (۱)

۱. معارف و معاریف ج ۹، ص ۵۱۹.

ناوسیه

فرقه ای از غلاة، اتباع، عجلان یا عبدالله بن ناوس بصری هستند که امام جعفر صادق (ع) را امام زنده غایب و مهدی

منتظر و قائم آل محمد(ع) می دانند. (۱)

یکی از ناووسیه به نام عنبسه بن مصعب، حدیثی از امام صادق (ع) جعل نمود که ایشان فرمود: اگر کسی به شما خبر داد که وی مرا غسل داده و کفن کرده و دفن نموده، سخنش را باور مکنید (۲) طبق روایتی که از حضرت علی و امام باقر (ع) نقل شده، اینان از یاران حضرت مهدی (ع) از سرزمین مصر هستند. (۳) و در روایتی از امام صادق (ع) رسیده است که نجبا از سرزمین کوفه هستند. (۵) با توجه به معنای نجبا که جمع نجیب و به معنای افراد پاک سرشت و خوش نفس و جوانمرد است به ویژگی دیگری از یاران حضرت مهدی (ع) پی می بریم.

تعداد نجبا را هفتاد نفر آورده اند و گفته اند گاهی می شود که بیشتر از این باشند (۶) امام صادق (ع) فرمود: آنان که در امر دین به بحث و جدال نشستند، تباه گشتند و آن ها که به حقایق دین تسلیم شدند، اهل نجات خواهند بود، همانا تسلیم شدگان نجبا باشد

۱. معارف و معاریف ج ۱۰ ص ۶۳.

۲. بحار الانوار ج ۳۷ ص ۹.

۳. بحار الانوار، ج ۵۲ ص ۳۳۴.

۴. همان.

۵. نجم الثاقب باب نهم.

۶. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۲۱.

واقفه

فرقه ای از شیعه هستند که امام موسی بن جعفر (ع) را آخرین امام می دانند و می گویند او زنده و مهدی منتظر است. این فرقه علاوه بر عقیده غلطی که در امر امامت داشتند، عقاید خرافی دیگری از قبیل تناسخ و وحدت وجود و غلو داشتند (۱)

۱. معارف و معاریف ج ۱۰ ص ۲۹۹.

احمدیه

یکی از فرق مبتدعه است که میرزا غلام احمد قادیانی آن را بنیان نهاد. وی دعوی نمود که مهدی موعود و مظهر رجعت، مسیح است.

سپس در روز چهارم مارس ۱۸۸۹م ادعا کرد که وحی بر او نازل شده و پیامبر است.

چون مردی عالم و زباندار بود، جمعی از مردم قادیان به او گرویدند و با او بیعت کردند. پیروان این مذهب تازه را قادیانی یا میرزائی و به طوری که خودشان می نویسند احمدی نام نهادند.

بعدها این فرقه، دو گروه شدند که مجموع پیروان مذهب احمدی از دو گروه، از یک میلیون متجاوز است که بیشتر در پنجاب و بمبئی و افغانستان و عربستان و ایران و مصر سکونت دارند. (۱)

۱. معارف و معاریف ج ۱ ص ۶۰۷.

ادعای ارتباط با حضرت

درباره ارتباط با امام زمان (ع)، کتاب هایی نوشته شده که در این اواخر، رواج فوق العاده ای یافته است.

این کتاب ها مشحون از حکایات و داستان ها و مطالبی است که برخی از آن ها به یقین، نادرست و برخاسته از تصورات و خیال بافی های نویسندگان آن هاست و در برخی شمه ای از حقیقت وجود دارد.

نقل این داستان‌ها و حکایت‌ها، باعث می‌شود که یک عقیده درست و صحیح، به ناصواب‌هایی آمیخته گردد و عقائد خرافی و ناصحیح و غیر مستند در میان مردم رواج یابد. وقتی که آقا و خانمی به راحتی و آسانی اهل مکاشفه شوند و آن را در کتاب خود بنویسند، چرا دیگران به چنین مقامی نرسند. زمانی که مدعی مکاشفه، پا را فراتر نهد و در بیداری، حضرت رسول (ص) و برخی از معصومین (ع) را ببیند چرا دیگران از این نعمت محروم باشند رواج این گونه کتاب‌ها باعث شده که در برخی از مناطق، شاهد اتفاقات عوام‌فریبانه و خرافی باشیم:

کسی در منطقه ای مدعی می‌شود که قطره ای از خون سر امام حسین (ع) ریخته و سر مبارک حضرت را دیده است. چوپانی مدعی می‌شود که غلام شاه چراغ است و از وی دستورهایی دریافت کرده است. خانمی که از دست شوهرش فرار کرده، به مسجد روستایی می‌رود و مدعی می‌شود که مسجد، نظر کرده است و مریض‌هایی که به این مسجد بیایند شفا می‌یابند. در مواردی، دختر یا زنی نظر کرده می‌شود و حاجت مردم را برآورده می‌کند. (۱)

یا سید مهدی شیوخی م ۱۲۷۸ هـ ق در کتاب بوارق الحقایق که شرح سفرهای اوست ادعا می‌کند: در طوس، مهدی (ع) را دیده و ایشان آیات و اورادی را در دهان وی، فوت کرده است. در این دیدار، امام زمان، چند کلمه به فارسی، با لهجه افغانی گفته، او مطلب را فهمید. اما زمانی که او چند واژه به فارسی می‌گوید، حضرت متوجه مقصود وی نمی‌شود، از این روی برای آن حضرت توضیح می‌دهد. (۲)

پیامد ناگوار این کتاب‌ها و عقاید برگرفته از حکایت و خواب، فضایی را به وجود می‌آورد که اهل تعقل و اندیشه را به عقاید شیعه بدبین می‌کند و زمینه انحراف‌های فکری را فراهم می‌آورد و در نتیجه، مخالفان تشیع، امکان رشد و گسترش می‌یابند و عقاید ناصواب عوام و عوام‌زدگان به نام تشیع ثبت می‌شود و به دیگران انتقال می‌یابد و یک عقیده ای که در اصل آن، تمام فرق اسلامی توافق دارند، به گونه ای مطرح می‌شود که فرسنگها با اسلام فاصله دارد و میدان دفاع را بر اندیشه وران اسلامی تنگ می‌کند.

۱. چشم به راه مهدی ص ۳۵.

۲. همان، ص ۱۰۲.

بابیه

بنیانگذار فرقه بابیه سید علی محمد شیرازی است.

از آن جا که او در ابتدای دعوتش مدعی باییت امام دوازدهم شیعه بود و خود را طریق ارتباط با امام زمان می‌دانست، ملقب به باب گردید و پیروانش "بابیه" نامیده شدند.

سید علی محمد در سال ۱۲۳۵ ق. در شیراز به دنیا آمد. در کودکی به مکتب شیخ عابد رفت و خواندن و نوشتن آموخت. شیخ عابد از شاگردان شیخ احمد احسائی بنیانگذار شیخیه و شاگردش سید کاظم رشتی بود و لذا سید علی محمد از همان دوران با شیخیه آشنا شد، به طوری که چون سید علی محمد در سن حدود نوزده سالگی به کربلا رفت در درس سید کاظم رشتی حاضر شد. در همین درس بود که با مسائل عرفانی و تفسیر و تأویل آیات و احادیث و مسائل فقهی به روش شیخیه آشنا گردید. قبل از رفتن به کربلا، مدتی در بوشهر اقامت کرد و در آنجا به ریاضت کشی پرداخت. نقل شده است که در هوای گرم بوشهر بر بام خانه رو به خورشید اورادی می‌خواند.

پس از درگذشت سید کاظم رشتی تا مریدان و شاگردان وی جانشینی برای او می‌جستند که مصداق "شیعه کامل یا رکن رابع" شیخیه باشد میان چند تن از شاگردان رقابت افتاد و سید علی محمد نیز در این رقابت شرکت کرد، بلکه

پای از جانشینی سید رشتی فراتر نهاد و خود را باب امام دوازدهم شیعیان یا "ذکر" او، یعنی واسطه میان امام و مردم شمرد. هجده تن از شاگردان سید کاظم رشتی که همگی شیخی مذهب بودند از او پیروی کردند .

علی محمد در آغاز امر بخش هایی از قرآن را با روشی که از مکتب شیخیه آموخته بود تأویل کرد و تصریح کرد که از سوی امام زمان (ع) ، مأمور به ارشاد مردم است. سپس مسافرت هایی به مکه و بوشهر کرد و دعوت خود را آشکارا تبلیغ نمود.

یارانش نیز در نقاط دیگر به تبلیغ ادعاهای علی محمد پرداختند. پس از مدتی که گروه هایی به او گرویدند، ادعای خود را تغییر داد و از مهدویت سخن گفت و خود را مهدی موعود معرفی کرد و پس از آن ادعای نبوت و رسالت خویش را مطرح کرد و مدعی شد که دین اسلام فسخ شده و خداوند دین جدیدی همراه با کتاب آسمانی تازه به نام بیان بر او نازل کرده است.

علی محمد در کتاب "بیان" ، خود را برتر از همه پیامبران دانسته و خود را مظهر نفس پروردگار پنداشته است. در زمانی که علی محمد هنوز از ادعای بابیت امام زمان (ع) فراتر نرفته بود، به دستور والی فارس در سال ۱۲۶۱ق. دستگیر و به شیراز فرستاده شد و پس از آنکه در مناظره با علمای شیعه شکست خورد، اظهار ندامت کرد و در حضور مردم گفت: لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غایب بداند . لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند پس از این واقعه شش ماه در خانه پدری خود تحت نظر بود و از آنجا به اصفهان و سپس به قلعه ماکو تبعید شد . در همین قلعه با مریدانش مکاتبه داشت و از اینکه می شنید آنان در کار تبلیغ دعاوی او می کوشند به شوق افتاد و کتاب "بیان" را در همان قلعه نوشت .

دولت محمد شاه قاجار برای آنکه پیوند او را با مریدانش قطع کند در سال ۱۲۶۴ ق، وی را از قلعه ماکو به قلعه چهریق در نزدیکی ارومیه منتقل کرد. پس از چندی او را به تبریز بردند و در حضور چند تن از علما محاکمه شد. علی محمد در آن مجلس آشکارا از مهدویت خود سخن گفت و "بابیت امام زمان" را که پیش از آن ادعا کرده بود به بابیت علم خداوند تأویل کرد.

علی محمد در مجالس علما نتوانست ادعای خود را اثبات کند و چون از او درباره برخی مسائل دینی پرسیدند، از پاسخ فرو ماند و جملات ساده عربی را غلط خواند. در نتیجه وی را چوب زده تنبیه نمودند و او از دعاوی خویش تبری جست و توبه نامه نوشت. اما این توبه نیز مانند توبه قبلی او واقعی نبود، از این رو پس از مدتی ادعای پیامبری کرد . پس از مرگ محمد شاه قاجار در سال ۱۲۶۴ ق . مریدان علی محمد، آشوب هایی در کشور پدید آوردند و در مناطقی به قتل و غارت مردم پرداختند .

در این زمان میرزا تقی خان امیرکبیر صدر اعظم ناصر الدین شاه تصمیم به قتل علی محمد و فرو نشانیدن فتنه بابیه گرفت. برای این کار از علما فتوا خواست. برخی علما به دلیل دعاوی مختلف و متضاد او و رفتار جنون آمیزش شبهه خبط دماغ را مطرح و از صدور حکم اعدام او خودداری کردند . اما برخی دیگر علی محمد را مردی دروغگو و ریاست طلب می شمردند و از این رو حکم به قتل او دادند. علی محمد همراه یکی از سرانش در ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ در تبریز تیرباران شد .

همان طور که گذشت، سید علی محمد آراء و عقاید متناقضی ابراز داشته است. از کتاب "بیان" که آن را کتاب آسمانی خویش می دانست، برمی آید که خود را برتر از همه انبیای الهی و مظهر نفس پروردگار می دانسته و عقیده داشت که با ظهور آیین اسلام منسوخ و قیامت موعود در قرآن، به پا شده است.

علی محمد خود را مبشر ظهور بعدی شمرده و او را من یظهره الله کسی که خدا او را آشکار می کند خوانده است و در ایمان پیروانش بدو تاکید فراوان کرد. از نسبت به کسانی که آیین او را نپذیرفتند خشونت بسیاری را سفارش کرده است. وی از جمله وظایف فرمانروای بابی را این می داند که نباید جز بابی ها کسی را بر روی زمین باقی بگذارد. باز دستور می دهد غیر از کتاب های با بیان، همه کتاب های دیگر باید محو و نابود شوند و پیروانش نباید جز کتاب بیان و کتاب های دیگر با بیان، کتاب دیگری را بیاموزند (۱)

۱. نشریه موعود، ش ۲۲، ص ۸۰.

بتریه

یکی از فرقه های زیدیه از پیروان کثیر النوی می باشند.

آنان عقاید مشابهی با سلیمانیه، یکی دیگر از فرقه های زیدیه دارند. در اسلام و کفر عثمان توقف و تردید دارند. در مسائل اعتقادی، مشرب اعتزال و در فروع فقهی بیشتر پیرو ابو حنیفه هستند. گروهی از آنان نیز پیرو شافعی یا مذهب شیعه می باشند. (۱)

امیر المؤمنین (ع) درباره فرقه بتریه می فرماید: هنگامی که حضرت قائم (ع) قیام کند، به سوی کوفه رهسپار می شود. در آن جا تعداد ده هزار نفر که آنان را بتریه می نامند، در حالی که سلاح بر دوش گرفته اند، جلوه حضرت رامی گیرند و می گویند از همان جا که آمده ای، بازگرد زیرا ما به فرزندان فاطمه نیازی نداریم. حضرت شمشیر می کشد و همگی آنان را از دم تیغ می گذارند. (۲)

امام باقر (ع) نیز می فرماید:... حضرت مهدی (ع) به سوی کوفه رهسپار می شود. در آن جا شانزده هزار نفر از بتریه، مجهز به سلاح در برابر حضرت می ایستند آنان قاریان قرآن و دانشمندان دینی هستند که پیشانی های آنان از عبادت زیاد، پینه بسته، چهره های شان در اثر شب زنده داری زرد شده و نفاق سراپای شان را پوشانده است. آنان یک صدا فریاد برمی آورند: ای فرزند فاطمه (ع) از همان راه که آمده ای بازگرد، زیرا به تو نیازی نداریم.

حضرت در پشت شهر نجف، از ظهر روز دوشنبه تا شامگاه بر آنان شمشیر می کشد و همه رامی کشد. (۳)

گفته شده، بدین سبب آن ها را بتریه گویند که یکی از سران آن ها مغیره بن سعد بوده و او ملقب به ابتر بود. (۴)

۱. ملل و نحل ۶ ج ۱ ص ۱۶۱.

۲. ارشاد مفید ص ۳۳۴ اعلام الوری ص ۴۳۱ بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۲۸.

۳. غیبه طوسی ص ۲۸۳ بحار الانوار ج ۲، ص ۵۹۸ اثبات الهداء، ج ۳، ص ۱۳۵.

۴. معارف و معاریف ج ۳ ص ۵۹.

محمدیه

از غلات شیعه و منتظر رجعت محمد بن عبدالله بن حسن بن امام حسن هستند.

این فرقه می گفتند که امام محمد باقر (ع) جانشینی خود را به ابو منصور واگذاشته و این مقام، پس از ابو منصور به آل علی برمی گردد و انتظار رجعت محمد بن عبدالله بن حسن را به عنوان قائم می کشیدند و از فروع مغیره بودند (۱)

۱. خاندان نوبختی، ص ۲۶۳ معارف و معاریف، ج ۹ ص ۲۱۵.

کیسانیه

نام فرقه ای است که در نیمه دوم قرن اول هجری در میان شیعیان پیدا شد و در حدود یک قرن ادامه یافت و سپس به طور خفی منقرض گردید.

این گروه به امامت جناب محمد حنفیه معتقد بودند و او را پس از امیر مؤمنان، امام حسن و امام حسین (ع)، چهارمین امام می پنداشتند. وی دقیقاً بر قیام برادرانش واقف بود و هرگز به ناحق دعوی امامت نکرد. پس از ارتحال محمد حنفیه، فرقه کیسانیه به فرقه های مختلف منشعب شدند:

۱. سراجیه اصحاب "حسان بن سراج" هستند که معتقدند، محمد حنفیه وفات نکرده و در کوه رضوی مدفون است ولی روزی رجعت کرده و جهان را پر از عدل و داد می کند.
۲. کرنبیه اصحاب "ابن کرنب" هستند که معتقدند محمد حنفیه زنده است و در کوه رضوی اقامت دارد. او ظهور می کند و جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد، آن چنان که پر از جور و ستم شده است. البته در بیشتر منابع آن ها را "کریبه" یا "کریبیه" یاد کرده اند.
۳. هاشمیه اصحاب ابوهاشم عبدالله هستند که پس از محمد حنفیه به امامت پسرش عبدالله معتقد شدند. هاشمیه نیز پس از فوت ابوهاشم به گروهک های مختلفی چون: مختاریه، حارثیه، روندیه، بیانیه و فیر آن ها منشعب شدند. (۱) اکثریت قاطع کیسانیها معتقدند که "محمد حنفیه" نمرده است، بلکه در کوه رضوی مخفی شده، پس از یک دوران استتار سرانجام ظهور کرده، جهان را پر از عدل و داد می کند. آن ها معتقدند که "محمد حنفیه" همان مهدی موعود است و از مکه معظمه ظهور خواهد کرد. (۲) آن ها می گویند: هر روز بامدادان و شامگاهان، اشترانی به خدمت محمد حنفیه می آیند و ایشان از شیر و گوشت آن ها استفاده می کند. (۳)

در مورد نامگذاری این فرقه به "کیسانیه" نظرهای مختلفی است:

۱. کیسان، لقب مختار بنیانگذار این فرقه بوده است.
 ۲. کیسان، نام رئیس شرطه پلیس مختار بود.
 ۳. کیسان، نام یکی از غلامان امیر مؤمنان (ع) بود که مختار را به خونخواهی امام حسین (ع) تشویق نمود. در میان اقوال، قول دوم را معتبر دانسته اند. (۴)
- درباره کیسانیه و رد اعتقادات آن ها، بزرگانی از قدمای علماء، چون: شیخ صدوق در کمال الدین، شیخ مفید در العیون والمحاسن، سید مرتضی علم الهدی در الفصول المختاره، شیخ طوسی در الغیبه و ده ها تن از شخصیت های برجسته جهان تشیع، در طول قرون به تفصیل سخن گفته اند. (۵)
۱. کمال الدین ج ۲ ص ۴۲۰.
 ۲. المقالات والفرق ص ۲۶.
 ۳. فرق الشیعہ ص ۲۹.
 ۴. با دعای ندبه در پگاه جمعه علی اکبر مهدی پور ص ۹۳.
 ۵. همان.

فطحیه

فرقه ای است که اعتقاد به امامت عبدالله افطح دارند و او را مهدی موعود می دانند.

عبدالله افطح فرزند امام جعفر صادق (ع) بود.

- چون سر یا دو پای وی پهن بود، از این رو او را افطح و پیروانش را افطحیه یا فطحیه می نامند (۱)
۱. مهدی موعود علی دوانی ص ۴۳۱.

عزاقریه

پیروان ابن ابی العزاقر ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی هستند.

وی از کسانی است که به مخالفت با "حسین بن روح" بر خاست و مذهب جدیدی به نام عزاقریه "یا شلمغانیه" تأسیس کرد.

مهم ترین عقاید آنان آن است که در باب قائم آل محمد می گویند، همان ابلیسی است که در قرآن اشاره شده فسجد الملائکه کلهم اجمعون الا ابلیس، و چون سجده نکرد و گفت لا قعدون لهم صراطک المستقیم از این جا معلوم می شود که در موقع امر به سجده، او قائم بوده و بعد نشسته است، و در این که شیعه می گوید که قائم قیام خواهد کرد، این ابلیس است که در موقع امر به سجده، قائم بوده و از سجده ابا نموده است (۱) ۱. معارف و معاریف ج ۷، ص ۳۵۳.

سبائیه

نام فرقه ای است که گمان می کردند حضرت علی (ع) همان مهدی موعود و نجات بخش آینده است آنان پیروان عبدالله بن سبأ هستند.

عبدالله به نبوت والوهیت حضرت علی (ع) هم معتقد بوده است (۱)

۱. فرهنگ موعود حسین کریمشاهی بید گلی ص ۱۲۲.

دروزی

فرقه ای از باطنیه اند که عقایدی پنهانی دارند و آن ها در جبال لبنان و حوران و اطراف حلب سکونت دارند.

مذهب دُرُوز، در قرن یازدهم میلادی و پنجم هجری در مصر، زمان الحاکم بامر الله، خلیفه فاطمی توسط مردی به نام محمد بن اسماعیل درزی (ع) پدید آمد.

از معتقدات آن ها این است که خدایی جز "حاکم بامر الله" نیست. او نمرده و روزی ظهور می کند و آن هنگامی است که یاجوج و ماجوج آشکارگردند و حاکم، کنار رکن یمانی بایستد و شمشیر زرین خویش را به دست حمزه دهد و به فرمان او شیطان را بکشد. سپس کعبه را ویران سازد و مسلمانان و نصاری را نابود کند و زمین را تا ابد مالک شود (۱) اعتقاد دارند، اما موعودی با ویژگی هایی که ذکر کردیم

۱. معارف و معاریف ج ۵، ص ۳۸۶.

جارودیه

پیروان ابی الجارود زیاد بن منذر می باشند و مذهب شان این است که امامت پس از پیغمبر (ص)، خاص علی بن ابی طالب (ع) است و صحابه که او را رها نموده، دیگری را به خلافت برگزیدند، کافر شدند.

وامام حسن و امام حسین (ع) را پس از امیرالمؤمنین (ع)، امام می دانند ولی پس از آن دو، همه فرزندان این دو امام را در امامت یکسان می شمارند و هر یک از آن ها که دارای علم و شجاعت بود و قیام به سیف نمود، وی امام است (۱) این فرقه درباره امام مهدی منتظر (ع) اختلاف دارند. گروهی از این ها گفتند: وی محمد بن عبدالله بن حسن می باشد که در مدینه در حکومت منصور به قتل رسید و گروهی دیگر گفتند: وی محمد بن قاسم بن علی بن الحسن است که در طالقان خروج کرد و در زندان معتصم از دنیا رفت. گروه سوم گفتند: او یحیی بن عمر می باشد که از نواده های زید بن علی است که در کوفه خروج کرد و در حکومت مستعین بالله کشته شد (۲).

۱. معارف و معاریف ج ۴، ص ۴۵.

۲. بحار الانوار ج ۳۷، ص ۲۹.

فرقه بهائیه، فرقه ای منشعب از فرقه بابیه است.

بنیانگذار آیین بهائیت، میرزا حسینعلی نوری معروف به بهاءالله است و این آیین نیز نام خود را از همین لقب برگرفته است.

پدرش از منشیان عهد محمد شاه قاجار و مورد توجه قائم مقام فراهانی بود و بعد از قتل قائم مقام فراهانی از مناصب خود برکنار شد و به شهر نور رفت.

میرزا حسینعلی در ۱۲۳۳ در تهران به دنیا آمد و آموزش های مقدماتی ادب فارسی و عربی را زیر نظر پدر و معلمان و مربیان گذراند. پس از ادعای بابیت توسط سید علی محمد شیرازی در شمار نخستین گروندگان به باب درآمد و از فعالترین افراد بابی شد و به ترویج بایبگری به ویژه در نورو مازندران پرداخت برخی از برادرانش از جمله برادر کوچکترش میرزا یحیی معروف به صبح ازل نیز بر اثر تبلیغ او به این مرام پیوست.

پس از اعدام علی محمد باب به دستور امیرکبیر، میرزا یحیی ادعای جانشینی باب را کرد. ظاهراً یحیی، نامه هایی برای علی محمد باب نوشت و فعالیت های پیروان باب را توضیح داد. علی محمد باب در پاسخ به این نامه ها وصیت نامه ای برای یحیی فرستاد و او را وصی و جانشین خود اعلام کرد.

برخی گفته اند این نامه ها توسط میرزا حسینعلی و به امضای میرزا یحیی بوده است حسینعلی این کار و نیز معرفی یحیی به عنوان جانشینی باب را برای محفوظ ماندن خود از تعرض مردم انجام داده است و علی محمد در پاسخ به نامه ها میرزا یحیی را وصی خود ندانسته بلکه به او توصیه کرده که در سایه برادر بزرگتر خویش حسینعلی قرار گیرد. در هر حال پس از باب، عموم بابیه به جانشینی میرزا یحیی معروف به صبح ازل معتقد شدند و چون در آن زمان یحیی بیش از نوزده سال نداشت، میرزا حسینعلی زمام کارها را در دست گرفت.

امیرکبیر برای فرو نشاندن فتنه بابیان از میرزا حسینعلی خواست تا ایران را به قصد کربلا ترک کند و او در شعبان ۱۲۶۷ به کربلا رفت، اما چند ماه بعد، پس از برکناری و قتل امیرکبیر در ربیع الاول ۱۲۶۸ و صدارت یافتن میرزا آقا خان نوری، به دعوت و توصیه شخص اخیر به تهران بازگشت.

در همین سال تیراندازی بابیان به ناصر الدین شاه پیش آمد و بار دیگر به دستگیری و اعدام بابی ها انجامید، و چون شواهدی برای نقش حسینعلی در طراحی این سوء قصد وجود داشت، او را دستگیر کردند.

اما حسینعلی به سفارت روس پناه برد و شخص سفیر از او حمایت کرد. سرانجام با توافق دولت ایران و سفیر روس، میرزا حسینعلی به بغداد منتقل شد و بدین ترتیب بهاءالله با حمایت دولت روس از مرگ نجات یافت. او پس از رسیدن به بغداد نامه ای به سفیر روس نگاشت و از وی و دولت روس برای این حمایت قدردانی کرد.

در بغداد کنسول دولت انگلستان و نیز نماینده دولت فرانسه با بهاءالله ملاقات و حمایت دولت های خویش را به او ابلاغ کردند و حتی تابعیت انگلستان و فرانسه را نیز پیشنهاد نمودند. والی بغداد نیز با حسینعلی و بابیان با احترام رفتار کرد و حتی برای ایشان مقرری نیز تعیین شد. میرزا یحیی که عموم بابیان او را جانشین بلا منازع باب می دانستند، با لباس درویشی مخفیانه به بغداد رفت و چهار ماه زودتر از بهاءالله به بغداد رسید.

در این هنگام بغداد و کربلا و نجف مرکز اصلی فعالیت های بابیان شد و روز به روز بر جمعیت ایشان افزوده می شد. در این زمان برخی از بابیان ادعای مقام من یظهره اللهی را ساز کردند. می دانیم که علی محمد باب به ظهور فرد دیگری پس از خود بشارت داده بود و او را من یظهره الله نامیده بود و از بابیان خواسته بود به او ایمان بیاورند.

البته از تعبیرات وی برمی آید که زمان تقریبی ظهور فرد بعدی را دو هزار سال بعد می دانسته است. به ویژه آنکه ظهور آن موعود را به منزله فسخ کتاب بیان خویش می دانسته است. اما شماری از سران بابیه به این موضوع اهمیت ندادند و خود را من یظهره الله یا "موعود بیان" دانستند.

گفته شده که فقط در بغداد بیست و پنج نفر این مقام را ادعا کردند که بیشتر این مدعیان با طراحی حسینعلی و همکاری یحیی یا کشته شدند یا از ادعای خود دست برداشتند. آدمکشی هایی که در میان بابیان رواج داشت و همچنین دزدیدن اموال زائران اماکن مقدسه در عراق و نیز منازعات میان بابیان و مسلمانان باعث شکایت مردم عراق و به ویژه زائران ایرانی گردید و دولت ایران از دولت عثمانی خواست بابتی ها را از بغداد و عراق اخراج کند. بدین ترتیب در اوایل سال ۱۲۸۰ ق فرقه بابیه از بغداد به استانبول و بعد از چهار ماه به ادرنه منتقل شدند. در این زمان میرزا حسینعلی مقام من یظهره الله را برای خود ادعا کرد و از همین جا نزاع وجدایی و افتراق در میان بابیان آغاز شد. بابی هایی که ادعای او را نپذیرفتند و بر جانشینی میرزا یحیی صبح ازل باقی ماندند، ازلی نام گرفتند و پذیرندگان ادعای میرزا حسینعلی بهاء الله "بهائی" خوانده شدند. میرزا حسینعلی با ارسال نوشته های خود به اطراف واکناف، رسماً بابیان را به پذیرش آیین جدید فرا خواند و دیری نگذشت که بیشتر آنان به آیین جدید ایمان آوردند. منازعات ازلیه و بهائیه در ادرنه شدت گرفت و اهانت و تهمت و افترا و کشتار رواج یافت و هر یک از دو طرف بسیاری از اسرار یکدیگر را بازگفتند. بهاء الله در کتابی به نام "بدیع"، وصایت و جانشینی صبح ازل را انکار کرد و به افشاگری اعمال و رفتار او و ناسزا گویی به او و پیر وانش پرداخت. در برابر، عزیزه خواهر آن دو در کتاب تنبیه النائمین کارهای بهاء الله را افشا کرد و یک بار نیز او را به مباحله فراخواند.

نقل شده است که در این میان صبح ازل برادرش بهاء الله را مسموم کرد و بر اثر همین مسمومیت بهاء الله تا پایان عمر به رعشه دست مبتلا بود. سرانجام حکومت عثمانی برای پایان دادن به این درگیری ها بهاء الله و پیروانش را به عکا در فلسطین و صبح ازل را به قبرس تبعید کرد، اما دشمنی میان دو گروه ادامه یافت. بهاء الله مدت نه سال در قلعه ای در عکا تحت نظر بود و پانزده سال بقیه عمر خویش را نیز در همان شهر گذراند و در هفتاد و پنج سالگی در ۱۳۰۸ ق در شهر حیفا از دنیا رفت.

میرزا حسینعلی پس از اعلام من یظهره الله خویش، به فرستادن نامه الواح برای سلاطین و رهبران دینی و سیاسی جهان اقدام کرد و ادعاهای گوناگون خود را مطرح ساخت. بارزترین مقام ادعایی او ربوبیت و الوهیت بود. او خود را خدای خدایان، آفریدگار جهان، کسی که لم یلد ولم یولد است، خدای تنهای زندانی، معبود حقیقی، رب ما یری و ما لا یری نامید.

پیروانش نیز پس از مرگ او همین ادعاها را درباره اش ترویج کردند، و در نتیجه پیروانش نیز خدایی او را باور کردند و قبر او را قبله خویش گرفتند.

گذشته از ادعای ربوبیت، او شریعت جدید آورد و کتاب اقدس را نگاشت که بهائیان آن را ناسخ جمیع صحائف و مرجع تمام احکام و اوامر و نوامی می شمارند. بابی هایی که از قبول ادعای او امتناع کردند، یکی از انتقاداتشان همین شریعت آوری او بود، از این رو که به اعتقاد آنان، نسخ کتاب بیان نمی توانست در فاصله بسیار کوتاه روی دهد. به ویژه آنکه احکام بیان و "اقدس" هیچ مشابهتی با یکدیگر ندارند اساس بابیت، از بین بردن همه کتاب های غیر بابی و قتل عام مخالفان بود، در حالی که اساس بهائیت، رأفت کبری و رحمت عظمی و الفت با جمیع ملل بود. با این حال میرزا حسینعلی در برخی جاها منکر نسخ بیان شد.

مهمترین برهان او بر حقانیت ادعایش، مانند سید باب، سرعت نگارش وزیبابی خط بود. نقل عمده که در هر شبانه روز یک جلد کتاب می نوشت. بسیاری از این نوشته ها بعدها به دستور میرزا حسینعلی نابود شد. نوشته های باقیمانده او نیز مملو از اغلاط املائی، انشایی، نحوی و غیر آن بود.

مهمترین کتاب بهاء الله ایقان بود که در اثبات قائمیت سید علی محمد باب در آخرین سال های اقامت در بغداد نگاشت. اغلاط فراوان و نیز اظهار خضوع بهاء الله نسبت به برادرش صبح ازل در این کتاب ثبت شد که از همان سال های پایانی زندگی میرزا حسینعلی پیوسته در معرض تصحیح و تجدید نظر قرار گیرد.

و اما بهائیه پس از بهاء الله: پس از مرگ میرزا حسینعلی، پسر ارشد او عباس افندی (۱۲۶۰ - ۱۳۴۰ ق). ملقب به عبدالبهاء جانشین وی گردید. البته میان او و برادرش محمدعلی بر سر جانشینی پدر مناقشاتی رخ داد که منشأ آن صدور لوح عهدی از موی میرزا حسینعلی بود که در آن جانشین خود را عباس افندی و بعد از او محمدعلی افندی معین کرده بود.

در ابتدای کار اکثر بهائیان از محمدعلی پیروی کردند، اما در نهایت عباس افندی غالب شد. عبدالبهاء ادعایی جز پیروی از پدر و نشر تعالیم او نداشت و به منظور جلب رضایت مقامات عثمانی، رسماً وبا التزام تمام، در مراسم دینی از جمله نماز جمعه شرکت می کرد و به بهائیان نیز سفارش کرده بود که در آن دیار به کلی از سخن گفتن درباره آیین جدید بپرهیزید. در اواخر جنگ جهانی اول، در شرایطی که عثمانی ها درگیر جنگ با انگلیسی ها بودند و آرتور جیمز بالفور، وزیر خارجه انگلیس در صفر ۶ ۱۳۳۳ نوامبر ۱۹۱۷ اعلامیه مشهور خود مبنی بر تشکیل وطن ملی یهود در فلسطین را صادر کرده بود، مسائلی روی داد که جمال پاشا، فرمانده کل قوای عثمانی، عزم قطعی بر اعدام عبدالبهاء، و هدم مراکز بهائی در عکا و حیفا گرفت. برخی مورخان، منشأ این تصمیم را روابط پنهان عبدالبهاء با قشون انگلیس که تازه در فلسطین مستقر شده بود، می دانند. لرد بالفور بلافاصله به سالار سپاه انگلیس در فلسطین دستور داد تا با تمام قوا در حفظ عبدالبهاء و بهائیان بکوشد. پس از تسلط سپاه انگلیس بر حیفا، عبدالبهاء برای امپراتور انگلیس، ژرژ پنجم، دعا کرد و از اینکه سراپرده عدل در سراسر سرزمین فلسطین گسترده شده به درگاه خدا شکر گزارد. پس از استقرار انگلیس در فلسطین، عبدالبهاء از دولت انگلیس نشان شهسواری نایت هود دریافت کرد و به عنوان سر ملقب گردید. عبدالبهاء در سال ۱۳۴۰ ق. درگذشت و در حیفا به خاک سپرده شد. در مراسم خاکسپاری او نمایندگان از دولت انگلیس حضور داشتند و چرچیل، وزیر مستعمرات بریتانیا، با ارسال پیامی مراتب تسلیت پادشاه انگلیس را به جامعه بهائی ابلاغ کرد. از مهمترین رویدادهای زندگی عبدالبهاء، سفر او به اروپا و امریکا بود. این سفر نقطه عطفی در ماهیت آیین بهایی محسوب می گردد. پیش از این مرحله، آیین بهایی بیشتر به عنوان یک انشعاب از اسلام یا تشیع و یا شاخه ای از متصوفه شناخته می شد و رهبران بهائیه برای اثبات حقانیت خود از قرآن و حدیث به جستجوی دلیل می پرداختند و این دلایل را برای حقانیت خویش به مسلمانان و به ویژه شیعیان ارائه می کردند. مهمترین متن احکام آنان نیز از حیث صورت با متون فقهی اسلامی تشابه داشت. اما فاصله گرفتن رهبران بهایی از ایران و مهاجرت به استانبول و بغداد و فلسطین و در نهایت ارتباط با غرب، عملاً سمت و سوی این آیین را تغییر داد و آن را از صورت آشنای دین های شناخته شده، به ویژه اسلام دور کرد.

عبدالبهاء در سفرهای خود تعالیم باب و بهاء را با آن چه در قرن نوزدهم در غرب، خصوصاً تحت عناوین روشنگری و مدرنیسم و اومانسیسم متداول بود، آشتی داد. البته باید توجه داشت که خود بهاء الله نیز در مدت اقامتش در بغداد با برخی از غریبه های عصر قاجار مثل میرزا ملکم خان، که به بغداد رفته بودند آشنا شد. همچنین در مدت اقامتش در

استانبول با میرزا فتحعلی آخوندزاده که سفری به آن دیار کرده بود آشنا گردید. افکار این روشنفکران غربزده در تحولات فکری میرزا حسینعلی بی تأثیر نبود.

نمونه ای از متأثر شدن عبدالبهاء از فرهنگ غربی، مسأله وحدت زبان و خط بود که یکی از تعالیم دوازده گانه او بود. این تعلیم برگرفته از پیشنهاد زبان اختراعی اسپرانتواست که در اوایل قرن بیستم طرفدارانی یافته بود، ولی به زودی غیر عملی بودن آن آشکار شد و در بوته فراموشی افتاد. موارد دیگر تعالیم دوازده گانه عبارت است از: ترک تقلید تحری حقیقت، تطابق دین با علم و عقل، وحدت اساس ادیان، بیت العدل، وحدت عالم انسانی، ترک تعصبات، الفت و محبت میان افراد بشر، تعدیل معیشت عمومی، تساوی حقوق زنان و مردان، تعلیم و تربیت اجباری، صلح عمومی و تحریم جنگ. عبدالبهاء این تعالیم را از ابتکارات پدرش قلمداد می کرد و معتقد بود پیش از او چنین تعالیمی وجود نداشت. این اصول دوازده گانه متأثر از تفکر ماسونی و نظریه پردازان مشرب فراماسونریهای انگلیسی است. ماسونیت با نشر این تعالیم سعی در استحاله تمامی فرهنگ های مذهبی در تفکر و فرهنگ غربی داشت، چنان که پیامد نشر این تفکرمانیسم و لیبرالیسم مذهب همه روشنفکران گردید و مبشر جهانی شد که با تبلیغ فرهنگ جهانی سعی در مستولی ساختن فرهنگ و تمدن مغرب زمین بر تمامی سرزمین های غیر غربی داشت.

پس از عبدالبهاء، شوقی افندی ملقب به شوقی ربانی فرزند ارشد دختر عبدالبهاء، بنا به وصیت عبدالبهاء جانشین وی گردید. این جانشینی نیز با منازعات همراه بود زیرا بر طبق وصیت بهاء الله پس از عبدالبهاء باید برادرش محمد علی افندی به ریاست بهائیه می رسید، اما عبدالبهاء او را کنار زد و شوقی افندی را به جانشینی او نصب کرد و مقرر نمود که ریاست بهائیان پس از شوقی در فرزندان ذکور او ادامه یابد. برخی از بهائیان ریاست شوقی را نپذیرفتند و شوقی به رسم معهود اسلاف خود به بدگویی و ناسزا نسبت به مخالفان پرداخت. شوقی بر خلاف نیای خود تحصیلات رسمی داشت و در دانشگاه امریکایی بیروت و سپس در اکسفورد تحصیل کرده بود.

نقش اساسی او در تاریخ بهائیه، توسعه تشکیلات اداری و جهانی این آیین بود و این فرایند به ویژه در دهه شصت میلادی در اروپا و امریکا سرعت بیشتری گرفت و ساختمان معبدهای قاره ای بهائی موسوم به مشرق الاذکار به اتمام رسید. تشکیلات بهائیان که شوقی افندی به آن "نظم اداری امر الله" نام داد، زیر نظر مرکز اداری و روحانی بهائیان واقع در شهر حیفا در کشور اسرائیل که به "بیت العدل اعظم الهی" موسوم است، اداره می گردد. در زمان حیات شوقی افندی حکومت اسرائیل در فلسطین اشغالی تأسیس شد و شوقی از تأسیس این دولت حمایت کرد و مراتب دومی بهائیان را نسبت به کشور اسرائیل به رئیس جمهور اسرائیل ابلاغ کرد.

بنا بر تصریح عبدالبهاء پس از وی بیست و چهارتن از فرزندان ذکورش، نسل بعد از نسل با لقب ولی امر الله باید رهبری بهائیان را بر عهده می گرفتند و هر یک باید جانشین خود را تعیین می کرد. اما شوقی افندی عقیم بود و طبعاً پس از وفاتش دوران دیگری از دو دستگی و انشعاب و سرگستگی در میان بهائیان ظاهر شد. ولی سرانجام همسر شوقی افندی، روحیه ماکسول و تعدادی از گروه ۲۷ نفری منتخب شوقی ملقب به ایادیان امر الله اکثریت بهائیان را به خود جلب و مخالفان خویش را طرد و بیت العدل را در ۱۹۶۳ تأسیس کردند.

از گروه ایادیان امر الله در زمان حاضر سه نفر یعنی روحیه ماکسول و دو تن دیگر در قید حیات اند و با کمک افراد منتخب بیت العدل که به مشاورین قاره ای معروف اند، رهبری اکثر بهائیان را بر عهده دارند. به موازات رهبری روحیه ماکسول، چارلز میس ریمی نیز مدعی جانشینی شوقی افندی را کرد و گروه "بهائیان ارتدکس" را پدید آورد که امروزه در امریکا، هندوستان و استرالیا و چند کشور دیگر پراکنده اند. عده ای دیگر از بهائیان به رهبری جوانی از بهائیان

خراسان، به نام جمشید معانی که خود را سماء الله می خواند، گروه دیگری از بهائیان را تشکیل دادند که در اندونزی، هند، پاکستان، و امریکا پراکنده اند. (۱)

۱. درنگارش این مقاله، از کتاب دانشنامه جهان اسلام، ج ۱ ص ۱۶-۱۹، ص ۷۳۳-۷۴۳ استفاده شد به نقل از نشریه موعود ش ۲۲

مطوره

نام فرقه ای است که معتقد بودند، امام کاظم (ع) همان مهدی موعود است و اخبار مربوط به او از زمان رسول اکرم (ص) به بعد در همه جا شایع بوده است (۱) ۱. آخرین امید داود الهامی ص ۵۹.

سردابیه

فرقه ای از غلات دوازده امامی اند که منتظر خروج مهدی (ع) بودند و در ری می زیستند. آنان هر بامداد جمعه، اسبی زین و لگام شده به سردابی برده سه بار می گفتند: یا امام بسم الله محل این سرداب را در حله و بغداد نیز ذکر کرده اند که خود برداشتی از سرداب سامرا است. مخالفان امامیه، عقیده غلات مذکور را به همه دوازده امامیان تعمیم داده اند اما در کتاب های امامیه از این موضوع اثری نیست.

بنیان گذار بهائیت

در سال ۱۸۳۴ میلادی، جاسوسی از روس به ایران آمد و به منظور مبارزه با اسلام و مسلمانان، نقشه پلید و شیطانی استعمارگران را نیز به همراه داشت و متأسفانه این عنصر خیانت کار توانست در سیاست آن روز ایران، نقش کینه توزانه و ویرانگری را بازی کند. پس از مدتی به عراق آمد و با اینکه نامش کنیاز دالگورکی بود، خود را شیخ عیسی لنکرانی معرفی کرد و به لباس روحانیت درآمد ر در درس سید کاظم رشتی که از علمای کربلا بود شرکت کرد و در همان جا با مردی- که نامش علی محمد و شاگرد سید رشتی بود و به مصرف حشیش عادت داشت- ملاقات کرد و با شگردهای خاصی توانست با او طرح دوستی و رفاقت بریزد و اعتماد متقابل پدید آورد.

در یکی از شب ها که علی محمد طبق برنامه و عادت خویش مشغول حشیش کشیدن بود، جاسوس روسی با استفاده از فرصت او را مخاطب ساخت و با همه خضوع و احترام و تواضع به او گفت: ای صاحب الزمان به من محبت کن... تو بی هیچ تردیدی صاحب الزمانی.

"علی محمد" با اینکه در اوج کیف و نشئه تخدیر حشیش بود و به خاطر آن تا حدودی مشاعر خویش را از دست داده بود، خطاب جاسوس را رد کرد و کوشید تا این نسبت دروغین را نپذیرد و از خود دفاع کند، اما جاسوس روسی سخت اصرار کرد که: نه همین است که من می گویم. و شیوه تکرار و تلقین را به کار گرفت و مرتب به او اصرار کرد که او حضرت مهدی (ع) است.

هرگاه "علی محمد" به مصرف حشیش می پرداخت، جاسوس روسی نیز فرصت را برای تلقین و تکرار آن دروغ رسوا، غنیمت می شمرد و سؤال های ساده ای از او می کرد و او نیز جواب های سست و آبکی سر هم می کرد و جاسوس بازیگر، شروع به تحسین و تشویق او می کرد و خود را در برابر پاسخ های آبکی و سست او شگفت زده و مسحور نشان می داد.

روزی جاسوس نابکار، یک بطری عرق از بغداد برای علی محمد خرید و با شگردی خاص به او تقدیم کرد و هنگامی که آن را به او خوراند و مست شد، تلقین و اصرار خویش را به اوج رسانید که علی محمد همان امام مهدی است و از او تقاضا کرد که گفتار صادقانه و خالصانه جاسوس روسی را بپذیرد. او نیز تصدیق کرد و پذیرفت که چنین است اما از

ترس، جرأت اظهار آن را نداشت و بدان تصریح نمی کرد. درگام دوم، جاسوس او را به اظهار آن دروغ رسوا تشجیع کرد و وعده ثروت هنگفتی به او داد....

سرانجام علی محمد از کربلا به بصره و از آن جا به بوشهر آمد و ادعا کرد که: نایب خاص امام مهدی (ع) است، اما جاسوس روسی به این اندازه رضایت نداد و به او اصرار ورزید که: تو، خود امام عصر هستی، نه نایب خاص او. جاسوس پس از ورود علی محمد به ایران، در کربلا به صورت گسترده ای پخش کرد که: علی محمد، صاحب الزمان است و در بوشهر ظهور کرده است. او مردم را بر اثر پخش این دروغ رسوا، دو دسته ساخت. بیشتر مردم بوشهر کسانی که علی محمد را عنصری حشیشی و شرابخوار، می شناختند به این شایعات که به وسیله جاسوسان استعمار مرتب دامن زده می شد می خندیدند. اما برخی ساده لوحان و ابلهان نا آگاه نیز می گفتند: نکند درست است ... و تصدیق می کردند.

جاسوس روسی، پس از افشاندن بذر اختلاف و جنایت و انجام این شگردهای شیطانی، به عنوان سفیر روس به تهران رفت و با قدرت و امکانات و میدان عمل آماده ای با بهره وری از فرصت، جدی تر از گذشته به ادامه عملیات ابلیسی خویش همت گماشت.

در تهران از دوستان خویش، جاسوسان جدیدی تربیت کرد و با امکانات گسترده خویش، وجدان و عقیده آنان را خرید و آنان خود را در اختیار او و درگرو اشاره و دستور او قرار دادند که از جمله آنان حسین علی، معروف به بهاء، را میرزا یحیی معروف به صبح ازل بودند که این دو برادر، نقش ویرانگری بر ضد اسلام و جامعه اسلامی و در اجرای نقشه این جاسوس پلید استعمار داشتند.

علی محمد دو ماه در بوشهر ماند و از آن جا راهی شیراز گردید و از روستایی که عبور کرد، خود را نایب خاص امام عصر (ع) جا زد، اما هنگامی که به شیراز رسید، ادعا کرد که: صاحب الزمان است و برخی فرومایه هایی که به مبدأ و معادی پایبند نیستند به دورش حلقه زدند.

هنگامی که علمای شیراز از ورود آن شیطان رانده شده آگاه شدند، برخی از افراد آگاه و مورد اعتماد خویش را برای تحقیق از واقعیت جریان، به محفل "علی محمد" فرستادند و آنان توانستند با اظهار مهر و دوستی و تعظیم به او، اعتماد وی را جلب کنند و پس از آن مراحل بود که علی محمد عقاید سخیف و خرافات و بافته های رسوای خویش را برای آنان آشکار ساخت و به صراحت خود را امام مهدی (ع) جا زد و آنان نیز بافته های آن عنصر منحرف و گمراه را به علمای شیراز انتقال دادند.

این جا بود که علمای شیراز بر ضد او بپا خاستند و بستگان و خاندانش نیز بر او شوریدند و او را از منزل بیرون راندند و دستگیر و به محکمه سپردند. پس از محاکمه ای سریع، او را به زندان و شلاق محکوم ساختند و پس از مدتی آزاد گردید و از شیراز به اصفهان رفت.

جاسوس روس با ورود علی محمد به اصفهان نامه ای به استاندار آن جا نوشت و از او خواست که آن عنصر پلید را احترام نماید و امنیت او را تضمین کند، اما در همان روزها استاندار از دنیا رفت و امام ساختگی و دروغین، دستگیر و تحت نظر به تهران فرستاده شد. جاسوس روسی، به دوستان و همکارانش دستور داد که در میان مردم سر و صدا و بلوا برانگیزند که: هان ای مردم چه نشسته اید که امام مهدی دستگیر شد ... حکومت وقت، علی محمد را به وسیله مأموران خویش به قزوین گسیل داشت و از آن جا به تبریز و ماکوفرستاد، اما جاسوس روس و دوستانش به هیاهو و تاخت و تاز خویش ادامه دادند و خبر دستگیری علی محمد را در شهرها پخش کردند و برخی فرومایگانی را که جاسوس استعمار، با ثروت و امکانات، آماده ساخته بودند با فریاد و هیاهو بر ضد حکومت وقت به شورش وادار کردند. سرانجام شاه، علی

محمد را احضار کرد و دستور محاکمه او را با حضور علما و فقها صادر کرد. دادگاه تشکیل شد و بحث و گفتگو در نهایت به توبه "علی محمد" به دست علما منجر شد و او از گناه خویش طلب مغفرت کرد.

جاسوس روس، از روند کار هراسان شد و ترسید که نقشه شیطانی اش فاش گردد. به همین جهت برای مخفی ساختن توطئه پلید روس، راه را برای نابودی امام دروغین هموار ساخت و برای کشته شدن او از هیچ کاری فروگذار نکرد. درست در همین روزها بود که شاه کشته شد و ناصرالدین شاه که به قدرت رسید، دستور به دار او یخته شدن علی محمد را صادر کرد و او اعدام گردید.

پس از اعدام شدن علی محمد حسین علی بهاء و همکارانش چیزی نمانده بود که به کیفر جنایات خویش برسند، اما تلاش سفارت روس و کارمندان آن برای نجات آن ها، کار خویش را کرد و آنان به دستور جاسوس روس و مساعدت همه جانبه سفارت روس به بغداد شتافتند و در آن جا بر اساس آموزشهای آن جاسوس، حسین علی مأموریت یافت که به نفع برادر خویش یحیی وارد عمل شود و ادعا کند که او همان کسی است که در آخر الزمان ظهور خواهد کرد و امکانات گسترده و ثروت هنگفتی نیز در اختیار او برای تعقیب این دروغ رسوا قرار داد و او نیز دعوت خویش را آغاز کرد و به نشر این مرام ساختگی پرداخت.

در همان شرایط بود که حکومت "عثمانی" این گروه فاسد را از بغداد به ترکیه و از آن جا به ادرنه (۱) تبعید ساخت، اما آموزش های این مسلک منحط، همچنان در سفارت روس در تهران تنظیم و به حسین علی بها ارسال می گردید و او نیز آن ها را در میان پیروان خویش، نشر و تبلیغ می کرد.

سرانجام کار به اختلاف میان حسین علی بهاء و برادرش یحیی کشید. یحیی به قبرس رفت و در آن جا ازدواج کرد و خود را صبح ازل نامید. اما حسین علی و پیروانش از ترکیه به عکا، در فلسطین تبعید شدند و تلاش ارتجاعی خویش را برای نشر این مرام استعماری و خرافی در ایران و فلسطین از طریق بذل و بخشش های هنگفت ادامه دادند. حسین علی برای خویش، لقب بها را برگزید و به همین جهت است که پیروان او را بهایی می نامند. روشن است که مرام بهایی هیچ ربطی به اسلام و اصول و فروع آن ندارد و بهائیان نیز مسلمان نیستند و خود را پیرو دین دیگری به نام بهائیت می شمارند.

به هر حال این حزب سیاسی - که لباس دین را بر تن کرد - در برخی از کشورهای اسلامی و غربی نفوذ کرد و امریکا و روسیه هر دو در ترویج آن بر ضد اسلام و مسلمانان، هماهنگ شدند. به همین جهت است که در هر کشوری که امریکا حضور و نفوذ بیشتری داشته باشد، بهائیان بدانجا روی می آورند و هنگامی که نفوذ امریکا در یکی از کشورهای اسلامی فروکش کرد و متزلزل گردید، مرام بهائیت نیز نفوذ خود را در آن جا از دست می دهد. (۲)

۱. ولایتی از ولایات عثمانیه ترکیه جدید.

۲. امام مهدی (ع) از ولادت تا ظهور سید محمد کاظم قزوینی، ص ۵۷۳.

مسلمیه

از مذاهبی است که به وسیله اصحاب ابي مسلم، صاحب الدعوه معروف، در خراسان پدید آمد. مسلمیه، ابو مسلم را امام می دانند و می گویند او زنده است.

آنان - مانند کیسانیه، نسبت به محمد حنفیه - اعتقاد دارند که او روزی معلوم، بیرون می آید. (۱)

۱. معارف و معاریف، ج ۹ ص ۳۷۷.

میریّه

این فرقه منسوب به محمد بن نصیر نمیری است.

محمد بن نصیر نمیری یکی از مدعیان دروغین نیابت در دوران نایب دوم بوده است. نمیریه فرقه ای از قائلین به امامت امام هادی (ع) در زمان حیات او بودند و بعد منحرف شدند و قائل به نبوت محمد بن نصیر نمیری شدند و ادعا کردند که محمد بن نصیر را امام هادی (ع) مبعوث کرده است (۱) گاهی فرقه منسوب به او را نصیریه نیز می گویند. ابن نصیر با- حمایت بنو فرات وادار شده بود تا ادعای خود را در میان امامیه نشر دهد و چون دو نفر ایشان در این امر شرکت داشتند، فرقه ایشان به نمیریه الفراتیه معروف شد. (۲)

۱. فرق الشیعه ص ۱۰۲.

۲ آخرین امید، داود الهامی ص ۱۲۵.

بشربه

فرقه ای از غلاة شیعه وشاخه ای از فرقه واقفیه - شیعیان هفت امامی- ومفوضه هستند مهم ترین عقیده بشیریه که عامل ظهور، استقلال وتمایز آن ها از دیگر فرق اسلامی نیز هست، عقیده آنها در باب امامت است. آنان سلسله امامان را به امام موسی بن جعفر(ع) پایان یافته می دانند ومعتقدند: امام در زندان هارون الرشید زندانی نگردیده و در آنجا نمرده است، بلکه زنده و غایب است، وروزی باز می گردد. بشیریه، آشکارا زندانی شدن امام موسی بن جعفر(ع) (و شهادت آن حضرت را در زندان هارون انکار می کنند این فرقه معتقدند که حضرت موسی بن جعفر(ع) قائم است ومهدی وسرانجام برای رهبری مردم وگستراندن عدل بر جهان باز می گردد ورجعت می کند(۱).

۱. معارف ومعارف، ج ۳، ص ۱۹۰.

اخباریه

فرقه ای از علمای شیعه امامیه هستند که عمدتاً اخبار اهل بیت (ع) را مأخذ عقاید واحکام دین می دانند وبه دیگر مدارک، در صورتی استناد می کنند که به احادیث تأیید شده باشد. در مقابل این فرقه، اصولیون وپیروان مکتب اجتهاد می باشند که احکام را از کتب و سنت و اجماع وعقل استنباط می کنند وبر این باورند که اخبار، به تنهایی نمی تواند جامع احکام وجوابگوی همه نیازهای جامعه در عصر و زمان باشد. پیش از امام دوازدهم (ع) ۲۶۰هـ ق وظایف شرعی شیعه از سوی حضرات ائمه (ع)، به صورت شفاهی یاکتبی، مستقیماً یا توسط یاران و شاگردان ابلاغ می گردید و مشکلی در این زمینه وجود نداشت.

گذشت زمان وپدید آمدن مسائل جدید که در عهد ائمه (ع)، محل ابتلاء نبوده، واز سویی جعل احادیث کاذبه توسط غرض ورزان، گروهی از فقهای شیعه را بر این داشت که از کتاب وسنت، به ضمیمه عقل واجماع، قواعد کلیه ای تنظیم کنند واین مشکل را حل واین کمبود را تأمین کنند. از این رو، این ها را مجتهد یا اهل اجتهاد خواندند وچون امتیاز آن به اصول- یعنی قواعد کلیه فقهیه- بود به اصولی نیز موسوم گشتند. مؤسس مکتب اخباریه، میرزا محمد امین بن محمد شریف استرآبادی بود. کمال فضل وفتوای استرآبادی سبب شد که تألیفات او در بین فقهای شیعه مرغوب افتد و مشرب اخباریه مورد توجه آنان قرارگیرد. در قرن یازدهم و دوازدهم هجری، این طریقت در بلاد شیعه، مخصوصاً عراق عرب و سواحل خلیج فارس وایران توسعه یافت وفاصله بین تشیع وتسندن عمیق ترگشت. علمای اخباری مشرب، مجموعه های بزرگی از اخبار اهل بیت (ع) را ثبت وتدوین نمودند که اهم آن ها کتاب ا لوافی تصنیف ملا محسن فیض کاشانی وکتاب وسائل الشیعه الی احکام الشریعه از شیخ حرّ عاملی بود که مؤلف این دوکتاب، اخباری بودند وکتاب مبسوط بحارالانوار تألیف علامه مجلسی که مشرب معتدل اخباری داشت. مکتب اخباری، بعد از میرزا محمد تقریباً منقرض شد وکربلا وکاظمین که مرکز آن جماعت بود، به دست

علمای اصولی افتاد. در عهد قاجاریه با پیشرفت و رواج علوم مثبتة عقلی، دوران قبول بی چون و چرای منقولات سپری شده بود و مراجع شیعه در عراق و ایران، ناگزیر بودند برای حفظ محور جامعه خود، احادیث را با دلائل عقلی تطبیق یا تأویل و توجیه کنند و گرنه طرح نمایند تا بتوانند اعتقاد مردم را از انحراف مصون دارند و با استفاده از اجتهاد و حکم عقل، و صدور احکام ثانویه، تشیع را پویا و قابل انطباق با هر عصر و زمان سازند. شاید مهم ترین علت خصومت مجتهدان با اخباریان که منجر به انقراض ایشان شد- آن بود که وساطت مجتهد را بین امام غائب (ع) و شیعیان، و وجوب تقلید عوام را از مجتهد و نیابت مرجع تقلید را از امام غائب (ع) انکار میکردند. این یک واقعیت است که شیعیان همواره احساس می کنند به وجود رهبری روحانی نیاز دارند که با حضور عینی خود، خلاء غیبت امام (ع) را جبران کند و با استناد به عقل و استفاده از مدارک شرع، بتواند سیستم قانونی و شرعی شیعه را قابل انعطاف و با نیازهای های روز متناسب سازد. مکتب اخباری، این نیاز اجتماعی را بر نمی آورد، از این رو محکوم به انقراض گشت. (۱) ۱. معارف و معاریف ج ۱، ص ۶۱۷.

باقریه

گروهی از شیعیان اند که معتقد به رجعت امام محمد باقر(ع) بودند. آنان رشته امامت را از حضرت علی بن ابی طالب (ع) به نواده او امام باقر(ع) کشانیده و او را مهدی منتظر می دانستند. از نظر آنان جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که رسول خدا به او فرموده است: همانا تو او را خواهی دید و چون او را دیدی سلام مرا به وی برسان. باقریه می گویند: از آن جایی که جابر مأمور رسانیدن سلام از طرف جدش به وی بود، پس آن حضرت مهدی منتظر است. (۱) ۱. فرهنگ فرق اسلامی محمد جواد مشکور ص ۹۶.

اسماعیلیه

همان اسماعیلیان، سبعیه، هفت امامی ها، باطنیان و فدائیان هستند . فرقه ای از شیعه هستند که سلسله ائمه را به اسماعیل - فرزند بزرگتر امام جعفر صادق (ع) - ختم می کنند و اسماعیل را امام هفتم می دانند.

اسماعیل، پنج سال پیش از وفات پدر، در مدینه سال ۱۴۵هـ درگذشت و در بقیع دفن شد. با این که گروهی شاهد مرگ او بودند، طرفداران او ادعا کردند که وی تا پنج سال پس از فوت پدر زندگی کرد و او را در بازار بصره مشاهده کردند و آن جا، مردی مفلوج را با مس دست شفا داد . آنان در اسلام حضرت رسول (ص) را ناطق، حضرت علی (ع) را اساس، امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام باقر و امام صادق (ع) و پس از ایشان اسماعیل را ائمه هفتگانه دانسته اند.

محمد بن اسماعیل را قائم و خلفای فاطمی را جزو امامان دور قائم می دانند و می گویند هر امام را دوازده حجت باشد و هر یک از حجت ها در منطقه مخصوص از روی زمین، مأموریت دعوت و سرپرستی شیعه را به عهده دارند. اسماعیلیه علم و اعتقاد را غایت وجود بشر می دانند و به بهشت و دوزخ جسمانی قائل نیستند و بهشت را، نفس انسان کامل و دوزخ را نفس انسان جاهل و دور از خدا تأویل می کنند. (۱) ۱. معارف و معاریف ج ۲ ص ۲۱۲.

عسکریه

فرقه عسکریه معتقد به مهدویت امام حسن عسکری (ع) شدند.

به این معنی که او قائم مهدی است و نمرده و اکنون در حالت غیبت به سر می برد و بعداً ظاهر خواهد شد تا جهان را از عدل و داد پرکند.

البته از این گروه های مدعی، جز در کتاب های پیشینیان اثری نیست. ابو غانم می گوید: از امام حسن عسکری (ع) شنیدم که فرمودند: در سال ۲۶۰هـ. شیعیان من دچار جدایی و افتراق خواهند شد. موسی بن جعفر بن رهب بغدادی می گوید: شنیدم امام عسکری (ع) می فرمود: گویا می بینم که پس از من دوباره جانشینم دچار اختلاف شده آید. بدانید که برای فرزندم غیبتی است که در آن مردم دچار تردید می شوند مگر آن کسی که خدا او را حفظ نماید. این فرقه در کیفیت قائم بودن امام عسکری (ع) به سه گروه منشعب شدند:

۱. این ها پنداشته بودند که امام عسکری (ع) از دنیا نرفته، بلکه غایب شده است، با تمسک به روایت زیر ادعای خود را به ظاهر اثبات می کردند: هیچ امامی تا آشکارا پسر خود را به جانشینی معرفی نکند، از دنیا نمی رود زیرا زمین نمی تواند بدون حجت باشد.

این ها مدعی بودند که امام نمرده، بلکه غایب شده است. این نخستین غیبت اوست و پس از آن دوباره قیام خواهد کرد و غیبت دوم بعد از آن آغاز می شود. این گروه به نوعی در مورد امام عسکری (ع) متوقف شدند

۲. این گروه معتقد بودند که حضرت عسکری (ع) رحلت کرده، ولی دوباره به زندگی باز می گردد و او مهدی قائم است. این ها بر اساس روایتی از امام صادق (ع) که فرمود: مهدی قائم بدین خاطر قائم نامیده می شود که پس از رحلتش قیام خواهد کرد، گفتند: پس تردیدی نیست که او قائم است و پس از مرگ دوباره زنده می شود.

اینان نظریات خود را با اندرز امام علی (ع) به کمال تأیید می کنند که حضرت فرمودند: خداوند حتماً تو زمین را بدون قائم یا حجتی آشکار یا پنهان، که از سوی تو می آید، رها نخواهد ساخت زیرا حجت ها و علامات هرگز بی اعتنا نمی شود.

از این رو بر این مبنا نتیجه گیری می کردند که امام عسکری (ع) غایب و پنهان است، ولی وی قیام خواهد کرد

۳. انشعاب سوم واقفه، لا ادریه بودند. آن ها فکر می کردند حضرت رحلت کرده، ولی مطمئن نبودند جانشین امام چه کسی است پسرش یا برادرش. بنابراین، در عسکری (ع) متوقف شدند تا موضوع برای این ها روشن شود. به نظر می رسد که هواداران امام عسکری (ع) در اماکنی دور از شهر سامرا زندگی می کردند، که چنین ادعایی داشتند و لحظه رحلت حضرت حضور نداشتند. در مجموع این فرقه و انشعابات آن منقرض شده اند و اکنون وجود خارجی ندارند. ۱. مجله انتظار ش ۱۰ ص ۱۸۰.

زیدیه

پیروان زید، فرزند امام سجاد (ع) هستند که وی را مهدی موعود می دانستند. در روایتی از پیامبر اکرم (ص) آمده است که: مهدی (ع) از فرزندان حسین (ع) است. او با شمشیر قیام می کند و مادرش، بهترین کنیزان خواهد بود. (۱) هنگامی که زید فرزند امام سجاد (ع) بر ضد دستگاه پلید امویان قیام کرد، پیروان او ادعا کردند که او همان مهدی موعود است، چرا که اولاً ز نسل حسین (ع) است، ثانیاً شهادت مندانه قیام کرده و ثالثاً از سوی مادر، فرزند اسیر است. اما آنان از یاد بردند که پیامبر (ص) در انبوه روایات در نوید از مهدی (ع) فرمود: امامان پس از من دوازده نفرند، نه نفر آنان از نسل فرزندم حسین خواهند بود و نهمین آنان قائم آل محمد (ع) است. (۲) و جناب "زید" نهمین امام از نسل پاک حسین (ع) نبود تا مهدی موعود باشد. اما پیروان انقلابی زید، به خاطر جلب توجه توده ها و تسخیر عواطف و احساسات مذهبی و به انگیزه های نفسانی خویش، به این ادعای دروغین دست یازیدند و سرانجام مذهب زیدیها به وجود آمد.

پیروان مذهب "زیدیه" بیشتر در یمن هستند و متأسفانه از مذهب شیعه و راه و رسم اهل بیت (ع) جدا شده و در فقه و اصول و فروع، از مذاهب دیگری پیروی می کنند. زیدی ها، در برابر امامان معصوم (ع) مواضع ناپسندی دارند که شایسته است آنان به اصل و نسب و اصالت خویش بازگردند و در مذهب شان به راه و رسم و مذهب خاندان پاک تمسک جویند همان مذهبی که در آغاز راه بر آن بودند. (۳)

۱. غیبۀ نعمانی، ص ۲۲۸.

۲. بحار الانوار ج ۳۶ ص ۲۹۲

۳. امام مهدی آغاز ولادت تا ظهور سید محمد کاظم قزوینی ص ۵۶۹.

جعفریه

فرقه ای بودند که به امامت جعفر بن علی الهادی (ع) اعتقاد داشته و با ندیدن فرزندی از امام یازدهم، جعفر را که از طرف امامیه، ملقب به کذاب بود، پذیرفتند. اینان خود نظرات متفاوتی داشتند. (۱)

این فرقه در چگونگی انتقال امامت از امام هادی (ع) به جعفر، برادر امام حسن عسکری (ع)، دچار اختلاف شدند و به چهار فرقه منشعب گردیدند:

۱. عده ای گفتند امام عسکری (ع) به شهادت رسید و پسری به جای نگذاشت، تا امامت را عهده دار شود بنابراین تنها برادرش جعفر امام خواهد بود. این فرقه همچون فطحیه صحت حدیثی که می گوید: امامت پس از امام حسن و امام حسین (ع) به دو برادر نمی رسد را پذیرفته بودند، ولی کاربرد آن را هنگامی می دانستند که امام عسکری (ع) آشکارا از خود پسری به جای گذاشته باشد؛ چون امام عسکری (ع) بی آنکه آشکارا جانشینی معرفی کند از دنیا رفت، پس برادرش جعفر امام منصوص می باشد.

۲. دومین فرقه وانمود می کردند که امام یازدهم (ع) خود جعفر را بر اساس اصل بداء به جانشینی معرفی کرده است. به این معنی که خداوند امامت را به امام عسکری (ع) سپرده بود؛ ولی پس از آن این حقیقت را روشن کرد که امامت نباید به نسل امام عسکری (ع) برسد. رهبر این گروه یکی از کلامیون کوفی، معروف به "علی بن طحی" یا "طلحی فزاز" بود؛ که مردم را به جانبداری از امامت جعفر تحریص می کرد.

۳. عده ای نیز معتقد شدند که امامت جعفر از جانب پدرش تعیین شده بود و امامت امام عسکری (ع) را فاقد اعتبار دانسته اند. این فرقه در زمان حیات امام عسکری (ع) وجود داشته اند و بعد از شهادت امام عسکری (ع) اقتدار بیشتری پیدا کردند. "علی بن احمد بشار رهبر این فرقه بود.

۴. گروه چهارم، معروف به نفیسیه معتقد بودند امام دهم (ع) پسر بزرگش محمد را وصی خود تعیین کرده است. چون محمد در زمان حیات پدر درگذشت، با دستور پدر، جعفر جانشین او شد و علم سری، سلاح های مورد نیاز جامعه و وصایت را به غلام جوان و مورد اعتماد خویش به نام نفیس، سپرد و به او سفارش کرد که آنان را پس از مرگ پدر به جعفر بدهد. جعفر خود مدعی شد که امامت از جانب برادرش به او رسیده است. (۲) ۱. زندگانی نواب خاص امام زمان (ع) ، علی غفارزاده، ص ۸۱. ۲. مجله انتظار، ش ۱۰ ، ص ۱۷۹.